

آب نیز تنگی و تعب می‌کشید، در آن دوشنب کسان خود را از آن کوه گذرانیدند و سرچشمه و سبزه‌زاری بود نزول نمودند، و آن راه را که آمده بودند به‌سرب تیشه و کلنگ ویران ساخته، به‌خاطر جمعی که دشمن به‌ما دیگر نخواهد رسید ساکن شدند. اما از آن جانب، رضاقلی‌خان با فوجی از نامداران به‌جهت آوردن آذوقه در انهار و صحاری در گشت بودند، که از تقدیرات فلکی در سرکوه چند رأس گوسفند به‌نظر عساکر منصور رسید، هرچند اسب به‌اطراف ارتضاع آن دوآیندند راه نیافتند. ناچار چند نفر از غازیان چشمگرك اگراد از اسب پیاده شده، قدم در آن کوه افلاک‌نما نهادند، بعد از سعی و جهد بسیار، در محل غروب مهر جهانتاب بدین گنبد دولاب برقله آن کوه رسیدند، چون نیک ملاحظه نمودند جمعی سیاه‌خانه را در کناره چشمه‌ساری دیدند، که در کمال اطمینان توقف دارند. در آن شب دوفتر مراجعت، و ده نفر دیگر در فراز آن کوه در عقب سنگها پنهان مانده، اما آن دوفتر در محل طلیعه خورشید خاوری مسموع رضاقلی‌خان ساختند. آن مرد مردانه با موازی پانصد نفر از نامداران فرزانه پیاده قدم بر فراز آن کوه گذاشته، چون مرغ سبک‌روح در چهار ساعت نجومی بر فراز آن قله درآمده، و چون اجل ناگهان و مانند باد دمان دور و دایره آن طوایف را در میان گرفتند.

چون سردارخان احوال خود را متقلب، واعدا را برخود غالب دیده، دانست که صعوهر را از دست باز بلند پرواز گریزی نیست، و آدمی را بر اجل موعود ستیزی نیست. ناچار از راه امان درآمده، شمشیر در گردن خود انداخته، و مصحف به‌دست خود گرفته، وارد خدمت رضاقلی‌خان گشته، عذر تقصیرات خود را [خواسته] طالب امان شد. آن‌خان مروت‌دار آن جمع خانواری را بدون یغما و تاراج برداشته، وارد حضور سرداران گردید. چون چشم ایشان بر سردار بيمدار افتاد، دانستند که گرفتاری آن از لطف آفریدگار است.

مقارن این گفتگو، چند نفر چاپار از درگاه پادشاه جمجاه حشمت‌دستگاه محمد پادشاه ممالک هندوستان وارد، و حسب‌الرقم مقرر فرموده بود که: طهماسب‌خان سردار، و امیر اصلان‌خان افشار، و حسن‌خان بیات، و غیرایشان از خوانین عظیم‌الشان نواحی کابل ورود اتک بدانند که در این وقت سردار افغان یوسفزہ به‌عرض همایون رسانیده که: «به‌جهت بی‌اندامی که از آن در آن نواحی به‌وقوع پیوسته، سرداران به‌دفع و رفع آن کمر همت بر میان بسته‌اند. چون از جمله رعایا و احشام آن در گاهم، از افعال بد خود پشیمان، و به‌لطف و احسان پادشاه جهان امیدوار، که به‌فریاد ما هر گاه نرسی، اسیر و قتیل عساکر شیرگیر قزلباش خواهیم شد». نظر به‌ترحم احوال ضعفا، تقصیرات آن را به‌عفو مقرون داشتیم، و به‌حکومت دیار و محال خود آن به‌نهج سابق سرافراز

ساختیم. به هیچ وجه مزاحم آن نگشته. مراجعت به کابل نمایند، چون سرداران از مضمون فرمان پادشاه هندوستان آگاهی حاصل ساختند، نظر به فرمان واجب‌الاذعان صاحبقرانی که مقرر داشته بود که از سخن و صلاح و فرمایش پادشاه سلطنت بناء تجاوز نمایند. دردم سردارخان را به خلعت خاص سرافرازه و جمیع اسرای او را مرخص، و حکومت و صاحب‌اختیاری آن دیار را در کف کفایت آن گذاشته، عنان مراجعت به صوب کابل منعطف ساختند. و مدت شش‌ماه توقف داشتند که حسن‌خان سردار که به اردوی معلی رفته بود وارد [شد].

و در آن اوان، امیر اسلان‌خان چون قرحلو و از منسوبان دارای گیتی‌ستان بود، بنا را بر بیحسابی گذاشته، و مبلغ کلی از رعایا و برایا باز یافت، و با سردار نیز در مقام خصومت اوقات بسر می‌برد. ناچار چگونگی مقدمات را طهماسب‌خان به خدمت دارای دوران عرض، و حسب‌الرقم مقرر گردید که صورت بیحسابی و دخل و تصرف آن را ابواب آن نموده، و به عنوان چاپاری روائه درگاه جهان‌آرا ساختند. و در حین حضور مبلغ شصت هزار تومان ابواب خود را مهماسازی، و حسب‌الامر مقرر گردید، که در سفر خوارزم در خدمت علیقلی‌خان^۲ سبهنالار برادر زاده آن حضرت عازم گردند. و در آن اوان، طهماسب‌خان سردار در رتق و فتق مهمات کابل و رود اتک صاحب اختیار و فرمان‌را بود. و هرگاه احدی [را] به جهت تنبیه او تعیین می‌نمود قطع‌النسل می‌کرد.

و در آن عهد و اوان از شاه جهان‌آباد الی کابل، و از کابل الی دمیرقاپی در بند و بغداد، که انتهای ایران است، و از سمت ترکستان الی کناره دریای سیر، و از سمت خوارزم الی بنگی قلعه هشرخان فرنگ، همگی در مهد امن و امان آسود، و مرفه الحال در پناه دولت لایزال صاحبقرانی به فراغت روزگار بسر می‌بردند. که هرگاه شخصی ضعیف نحیفی اعمی طبقی جواهر بر سر خود گذاشته، از هندوستان به ایران، و از ایران به ترکستان، و از ترکستان به فرنگ، و از فرنگ به روم می‌رفت، احدی را قدرت و یاری آن نبود که مزاحم دیناری و حیه‌ای شود.

بر ارباب سیر مخفی نماند، نه اینکه به خیال مستعمان برسد که این سخن خالی از کراف نیست، بغضات الهی قسم که از هزار یکی و از همان یکی اندکی تقریر شده، که محرر و مؤلف را والدی بود، در دمیرقاپی در بند خدمتی بدان رجوع شده بود، رفته، و از آنجا بتهنایی به قندهار، و از قندهار به ترکستان، و از آنجا وارد مرو، و از مرو به بغداد رفته، و از بغداد وارد تبریز شد. و مذکور می‌نمود که: هرگاه میوه‌زنی طبقی جواهر،

۲- علیقلی‌خان در سال ۱۱۵۸ مأمور سرکوبی قبایل یموت خوارزم گردید.

۳- درباره خوی سخن و سختگیر طهماسب‌خان رجوع شود به: بیان واقع ۷۶.

در عرض راه داشته و خوابیده باشد، احدی را قدرت نگاه کردن نیست، یقین حاصل است که از لطف الهی و اقبال و ضابطه نادری است.

و وجود پادشاه را باید به هر جهت غنیمت دانست، که پادشاه سایه پروردگار است، و نبودن پادشاه قهر و غضب حضرت آفریدگار است.

پادشاهی که مروت و عدالت دارد بدیقین دان که جهان جمله فراغت دارد
پادشاهی که به ظلم و به تمب راضی شد نه رعیت نه سپاه و نه جلالت دارد

۲۰۰

فتنه محمدعلی رفسنجانی^۱ معروف به صفی میرزای ثانی^۲

دارای کشورگیر و پادشاه عالمگیر، سابق بر این ذکر شد، به جهت بی‌اعتدالی و بی‌اندامی امرای مملکت ایران، با پاشایان کارای روم در نواحی موصل و بغداد مصالحه کرده، مراجعت به ایران نموده، و به جهت هر یک نیک بچرامان، به نهجی که مذکور شد، سرداری تعیین فرمود که تنبیه نموده، معاودت کردند، و این خیر وحشت اثر را در ولایت قسطنطنیه معروض قیصر روم ساختند.

اما قبل از مقدمات صلح، در محلی که رایات نادری در موصل نزول اجلال داشت، حسب الامر دارای روم به عهده احمد پاشای جمال اوغلی^۲ مقرر شده بود که با موازی هفتاد هزار نفر عازم قارص، و در آن حدود توقف، که هر گاه حضرت صاحبقران عظیم روم گردد، آن [هم] با لشکر مقرر عازم تسخیر آذربایجان گشته، در قتل و غارت منایقه ننماید، که شاید بدین وسیله باعث انهدام لشکر صاحبقرانی گردد.

و چون در ثانی مقدمات اختلال ایران گوشزد آن گردید، و خصوص مراجعت خاقان گیتی‌ستان از موصل و بغداد [را] حمل بر ضعف آن نموده، تدبیری به خاطر امنای دولت آن رسید که چون مملکت ایران هرج و مرج [است]، هر گاه شاهزاده‌ای از خانواده صفویه ظاهر شود، بالکلیه اختلال در امورات پادشاه نادر دوران رخ یافته، و دفعه دیگر مملکت آذربایجان به تصرف اولیای دولت عثمانی درخواهد آمد.

۱- سال ۱۱۵۶.

۲- جهانگشا (ص ۴۵۱) احمد پاشا جمال اوغلی. اما جمال اوغلی (= جلالزاده) شهرت ستان پاشا سردار عظیم و نیزی تبار عثمانی است که از ۱۵۲۱ بمعدت دو سال فرماندهی سپاه عثمانی را در چنگ با شاه عباس داشته و شکست خورده، در ۱۵۲۴ درگذشته است.

چون سابق براین در ایام تسلط محمود قلججه به اصفهان^۳ محمدعلی نام رفسنجانی مشهور به صفی میرزای ثانی، کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم، سنه اربع و اربعین^۴ و مائنه بعدالالف در لباس درویشی وارد شوشتر شده، و از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان می‌باشد، جمعی از لواط او را دیده، می‌گفته‌اند که: چشهای این شخص در نظر ما به چشمان صفی میرزا شباهتی دارد، شاید او باشد، و او تخاصی داشت، و عوام از عین حماقت جمعیت کرده، خریدار او شدند. نایب شوشتر از استماع این خبر موخوش مستوحش گشته، اراده تنبیه او کرده، او فرار نموده، به هویزه رفته، و از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد. اعیان دولت قیصری به مباهات اینکه شاهزاده ایران، پناه به دولت عثمانی برده است، بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده، عومی‌الیه را به دربار عثمانی احضار، و بعد از ورود به حوالی استنبول مهماندار تعیین، و در اسکندار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند. و بعد از خلع سلطان احمدخان پادشاه روم^۵، به اعتبار مدور بعضی حرکات او را به شهر سلانیک، که هیجده منزل آن طرف قسطنطنیه و نزدیک به سرحد فرنگ است، فرستادند. و بعد از چندی از آنجا او را به جزیره الیمین فرستاده، کسان او را مرخص ساختند^۶، و سلطان محمود را پادشاه نمودند.

و در آن اوان صفی میرزای عملی در اسکندار می‌بود. و در این وقت سلطان محمود به احضار آن مقرر داشت، و تدارک پادشاهی به جهت آن دیده، او را نوبدهای بسیار و وعده‌های بیشمار داد، که انشاءالله تعالی تو را برده در مملکت ایران به تخت موروثی آبا و اجداد تو متمکن ساخته، مراجعت خواهند نمود.

و به قدر بیست هزار کس همراه او کرده، ملحق به عساکر احمدپاشا جمال‌اوغلی نمودند. و در محل ورود آنچه لازمه خدمتگزاری بود به عمل آورده، و صبح و شام کمر خدمتگزاری را بر میان بسته، و آوازه آن در آفاق منتشر شد.

جمعی هم از بیخردان تنگ‌حوصله و بی‌پندران بی‌مرحله از نواحی آذربایجان فرار، و به خدمت آن مشرف گشته، و هزاران گفتگوی دروغ خالی از فروغ در خدمت آن تقریر می‌نمودند.

آن نیز نوشتجات شفقت‌آمیز و مراسلات محبت‌انگیز به جهت سرکردگان زسرب خیلان آذربایجان و عراق و اصفهان فرستاده، و همگی ایشان را دعوت به پادشاهی خود [نمود] که ممالک ایران حق و میراث آبا و اجداد ماست، و بناحق مردک از مملکت خراسان ظاهر گشته و قصد سلطنت ما نموده، و عنقریب دمار از روزگار آن و سایر نمک ناشناسان بر خواهیم آورد. و عباراتی که زیاده بر حوصله او بود در آنها درج، و نقد جلالت

۳-۳- این عبارات مربوط به آغاز کار صفی میرزای ساختگی را عیناً از جهانگشا (ص ۲۳) برگرفته، اما آنچه در باره او در جلد اول آورده، روایت جداگانه‌ای است.

۴- جهانگشا: سنه هزار و صد و چهل و دو موافق تخاقوی ییل، استانبول مأمور مقیم انگلیس در قسطنطنیه هم در گزارش ۶ یا ۱۷ فوریه ۱۷۳۵ (رجب ۱۱۴۲) گزارش ورود رفسنجانی را در همان تاریخ داده.

وشجاعت وسخاوت خود را بزرگانه خرج نموده بود.

اکثر از سرکردگان و اخلاص کیشان، نوشتجات آن را به نظر کیمیا اثر صاحبقرانی رسانیدند. از شنیدن این نحو سخنان بیمایه^۶ به نهجی ماده غضب و محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته. از نواحی همدان کوچ بر کوچ وارد ابهر شدند.^۷
و در آنجا در تمشیت امورات و محاسبات ولایات پرداخته. جمع کثیری از حکام و همال را به جهت تقلب و تصرف مالیات دیوانی در زیر شکنجه و قین کشیده. مضاعف مداخل ابواب و مسترد بهر ولایت مقرر داشتند. که محصولان غلیظ و شدید جمع آوری نمایند.

اما راوی ذکر می کند که چون کسان احمدپاشای والی بغداد نوشتجات و صورت وثیقه نامه حضرت صاحبقرانی را به درگاه پادشاه سکندر جاه روم آوردند. و چگونگی استعداد و استقلال و عظمت و اجلال نادری را معروض خدمت آن گردانیدند. پادشاه روم را خوف و رعب مستولی گشته. دانست که احمدپاشای جمال اوغلی را قدرت و بارای آن نیست که با شیر غران و هزبر معركة میدان و نادر گیتی ستان پنجه در پنجه نوازد انداخت. و کاری که از شهبازی بلند پرواز آید از صموه و گنجشک بر نمی آید. و مقرر داشت که احمدپاشای وزیر اعظم سلطنت هفتاد هزار تن^۸ بگیر برداشته. عازم قارص. و احمد پاشای جمال اوغلی معزول. و مزاحمت به استانبول نماید. و این مقدمه در ابهر سلطانیه معروض شده سینه خلافت شهباشی گردید.

اما چون در هنگام [تمکن] رایات فیروز علامات صاحبقرانی در نواحی بغداد. محمد آقا نام که سرکرده معتبر احمدپاشای والی [بود] به جهت امر صلح به نهجی که مذکور شد عازم دربار عثمانی گردیده بود. و در این حدود دارای دوران نیز تعهد فرمودند که اسرای اهل روم را مرخص فرمایند. نظر به وعده ای که نموده بودند در آن وقت بنا بر شفقت بلانهایات صاحبقرانی که مروت و عدالت شیوه آن بود. رقم علیحده به عهده سردار ایروان اصدار. که متعرض رعایای حدود [و] سنور نگشته و اسرای [را] که از طرف روم به دست آمده باشند مرخص ساخته. و مراسله ای نیز در این خصوص بدان قلمی نمود. [که] از در ارتباط در آید. سردار مذکور به موجب فرمان قضا چریان عمل نموده. و شرحی به جهت سرعکر در خصوص فرمایشات بدان قلمی [نمود].

و آن در جواب قلمی داشته بود که: از مقدمات صلح در پیش ما خبری نیست. و من از دولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا را برده. در ایران متمکن سازم.
چون سردار از مضمون مراسله سرعکر مطلع گشت. چنانچه همان نوشته را انقاد

۶- جهانگشا: مهیج ماده غضب و محرک سلسله نهضت همایون گشته. وارد حوالی ابهر شدند (به نظر میرسد که این فصل از جهانگشا اخذ و تفصیل داده شده است).

۷- ظاهراً مراد حاجی احمدپاشا [۱۱۶۳-۱۱۶۶] است که در ۱۱۵۳ صدر اعظم و بعد از بیست ماه عزل و تبعید شده. و در ۱۱۵۶ به مرز ایران مأموریت یافت. و بعد سرعکر جنگ با ایران شد (قاموس الاعلام).

درگاه معالی ساخت. خاقان گیتیستان بدان اعلام نمود که: آمدن ایشان موجب تمجید است، مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون بهشوق ملاقات آن [و] صفی میرزا وارد آن حدود خواهد گردید.

و از آن جانب رایات فیروزی [علامات] عازم تبریز و در آن حدود جمعی از بیخردان بیعیایه که بنای شرارت [نهاده] و خمیرمایه [فساد] گشته بودند، همگسی بهقهر [و] غضب قیامت لهب صاحبقرانی بهسیاست رسیدند. و بهر نفری دهالف و پنج الف بهعنوان ایوب مقرر داشت که محصلان بهضرب چوب و شکنجه بازافت نمودند. و در آن اوان، نیز مسوع بندگان گیتیستان شد که جمعی ازطوائف اعراب در نواحی مسقط و دریای عمان شوریده، دست تسلط بهحاکم آنجا رسانیده، و شورش و انقلاب زیادی بهوقوع آمده، خاقان دوران از بیوفایی و نافرمانی اهل فارس و بندرات و درپائینان رنجیده، مقرر داشت که علینقی خان حاکم برکشاد موازی پنج هزار نفر از غازیان تبریزی، و رضاقلی خان حاکم اردویل نیز موازی پنج هزار نفر از ساکنان آنجا و مغان را برداشته، عازم فارس، و در آن حدود با محمدحسین خان سردار، عازم تنبیه آن دیار گردد. و موافک جهانگشا با سپاه کینهخواه رایت نهضت بهجانب فارس افراخت.

[فتنه سام میرزای بینی بریده در شروان و دربند]

اما راوی ذکر می کند که در هنگامی که رایت فیروزی علامت بهجانب رزم نهضت فرمود، محمدعلی خان ولد ابراهیم خان [را]، که برادر زاده گرامی آن حضرت بود، صاحب اختیار و فرمانروای مملکت آذربایجان ساخت، و اسم او را مسمی به ابراهیم خان نمود.

و نواب ظهیرالانامی در ولایت تبریز بود که شخصی مجهول النسب در دارالارشاد اردبیل ظاهر گشته، و می گفت: اسم من سام میرزا، ولد ارشد شاه سلطان حسین می باشم، و تا حال در کنج زاویه حیرانی بسر می بردم. و سام نامی که قبل از این در داغستان خروج نمود، و به دست نصرالله میرزا گرفتار گشته به قتل رسید، از جمله غلامزادگان من می بود که از ترس من فرار کرده، به سمت داغستان رفته بود. و در آن نواحی و گیلانات

۱- اهم مطالب این فصل برابر است با جهانگشا (ص ۳۹۶-۳۹۸) ولی اینجا تفصیل بیشتر و جزئیات اضافی دارد.

۲- صحیح این است که سام میرزای ساختگی ابتدا در اردبیل ظاهر شد که ابراهیم خان بینی او را برید و آزادش کرد. بعدها در سال ۱۱۵۶ در داغستان به محمد پسر سرخای لگری پیوست و فتنه بزرگی به راه انداختند که در ۴ ذیحده ۱۱۵۶ شکست یافتند و سام به گرجستان گریخت، و در ۲۲ ذیحده او را دستگیر و یک چشمش را کور کردند.

نقدند دومیه هزار نفر از مطایفهٔ چهار بر آن جمع گشته، و رایت اقتدار بر افراشت. چون این خیر به سمع نواب ظهیرالانامی رسید، محمد دوست‌بینگ قرخلو [را] که از اقوام آن حدسرت بود، با جمعی از عساکر تیریز روانهٔ اردبیل ساخت. به مجرد استماع [حرکت] لشکر ظفر اثر، جماعتی که بر سر آن فراهم آمده بودند، چون کلاغ بی فروغ^۳ از سر آن لاشه که گشتار آن دروغ بود فرار کردند. و آن مجهول برمال را گرفته به حضور ظهیرالدوله آوردند.

چون در مقام جواب و سؤال درآمدند گفتار چندی تقریر نمود که همگی امرای واعیان حمل بر چون آن کردند.

نواب ظهیرالدوله چون دید که سوادایی در دماغ آن ظهور کرده است به قطع دماغ آن امر فرمود و آن را مرخص و مطلق‌العنان ساخت و آن مجهول از نارالسلطنه تیریز فرار کرده وارد داغستان گردید و به هر مکان و دیاری که رسید تقریر می‌نمود که سام میرزای اول غلامزادهٔ من بود.

و در آن اوان، محمد ولد سرخاب که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سراز اطاعت باز زده در ولایت آوان [در] بیغوله‌ها و کوه و جنگل متواری می‌بود، در این وقت که لوای فلک فرساراً متوجه روم دید، سام‌بینی بریده‌را که هنوز باد نخوت در دماغ داشت، شاخص فتنه کرده، و در میان طوایف لزگی شهرت می‌داد که سام میرزای اول غلامزادهٔ این بوده، من در خواب دیده‌ام به دستاری این مملکت ایران به تصرفاً در خواهد آمد. و بدین وسیله جمعیتی معتقد ساخته، در مقام تحریک طبرسران و دربند درآمد.

از آنجا که عوام کالانام را از کنه امور خبر، و وقوفی از خیر و شر و نفع و ضرر نمی‌باشد، به اغوای اوبعضی از هنگامه طلبان آن دیار فریفته گشته،^۴ نوشتجات به اهالی شیروان قلمی، و به هر نحو بود بر خود رام ساخت. و در جزو از جانب ایشان آمد و شد می‌کرد.

تا اینکه این مراتب را محمدعلی‌خان قرخلو مطلع گشته به عرض اقدس رسانید. اولاً حسب‌الرقم به عهد حیدرخان بیگلربیگی شیروان مقرر گشته بود که باقشونهای شیروان به معاونت محمدعلی‌خان بدریند رفته، و در آن حدود هر گاه جمعیتی از محمد سرخای و سام‌بینی بریده ظاهر شود، به اتفاق یکدیگر به دفع آن کوشند.

نظر به فرمان واجب‌الافتعان حیدرخان باسپاه و جمعیت شیروان حرکت، و وارد محال شایران [گردید]. چون حالت اهل داغستان و دربند به اعتبار قرب جوار به مردم شیروان نیز سرایت کرده بود، در هنگام ورود آن محل جمعی از هنگامه طلبان فاسد پیشه و مفسدان بداندیشه سرکردگان را وسواس زیاد نمودند، که هر گاه حیدرخان با محمدعلی‌خان ملحق گردد، به کمک و اعانت یکدیگر رازهای نهانی ما آشکار می‌گردد، و احدی از ما را زنده نخواهند گذاشت.

۳- تحریف شده مثل: چراغ دروغ بی فروغ است.

۴- جهانگشا (ص ۳۹۷): نوشتجات به اهالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد می‌کرد.

آن جمع بخت برگشته متفق‌اللفظ با یکدیگر هم‌قسم گشته، در محلی که حیدرخان در خیمه خود به استراحت غنوده و در خواب بود، او را گرفته محبوس ساختند. و چگونگی مقدمات را به خدمت سام میرزای ثانی و محمد سرخای عرض [کردند]، که باید بزودی وارد گردند. از شنیدن عرایض آن جماعت، چاپار روانه ساختند که حیدرخان را مقتول کرده، سر آن را انقاد درگاه والا نمایند، و اموال آن را غارت کرده، بر سر لشکریان قسمت نمایند.

اما جمعی از سرکردگان شیروانی راضی به گرفتن و مقتول ساختن حیدرخان نبودند. چون به دستگیری او باش بی‌باش بدمعاش این چنین حادثه غریب رخ نمود، ناچار سرکردگان و سرخیلان [که] از دور تماشا کرده و راضی نبودند، در غارت مال و اسباب آن شریک گشته، و خود را آلوده عصیان و کفران نعمت شهنشاهی ساختند. شرحی نیز به نواحی دریند قلمی، که آنچه ملازم شیروانی بود، فرار کرده، ملحق به عساکر آن جماعت بی‌باش گشتند.

چون جمعیت آن طوایف به بیست هزار کس رسید، چند نفر از سرکردگان به عنوان استقبال وارد حضور سام ثانی، و از آن مکان بر جناح حرکت آمده، وارد شیروان، و قلعه آق‌سورا که مقر حکومت بود، به تصرف سام‌بینی بریده و مجدالدوله سرخای دادند.

و جمع اهالی و اعیان شیروان لوای مخالفت برافراشتند، و سرکردگان و سرخیلان شایران و طبرسرازان نیز طوعاً و کرهاً مقلد قلاده اطاعت ایشان شدند. و همه روزه از اطراف و جوانب او باش و اجامه بی‌باش وارد حضور گشته، به خلعت خاص و مواجب و انعام بی‌قیاس سرافراز گشته، و یوم به یوم تراید و تضاعف و جمعیت بر سر ایشان فراهم گشته، کویکبه و بدبده ایشان زیاد می‌شد.

این خیر در دریند گوشزد محمدعلی‌خان سردار قرخلو، که در محافظت آنجا بسر می‌برد گردیده، آن نیز سراسیمه [شده]، و مجدداً چاپاران به درگاه معلی روانه ساخت. که مقارن این، جماعت مغانی و غیره، که مأمور به محافظت قلعه قیر من محال دریند می‌بودند، قلعه قیرا به تصرف لزگیه داده، به سام و محمد ملحق گشتند. و جمعی از سرکردگان ایشان، که در دریند در خدمت محمدعلی‌خان می‌بودند، با جماعت دریندی دامن زن آتش نفاق اشراری که کینه دیرینه از این دولت‌والا در سینه داشتند گردیده، از روی

۵- گلستان ارم (ص ۱۵۳): حیدرخان را در میانه شایران و شامخی گرفته، محبوس و بعد از چند روز مقتول، و اموال او را غارت کردند. و محمدخان ولد سرخای خان با سام میرزا بنا بر دعوت ایشان آمده، قلعه شایران را، که در کنار چپ رود هنوز بعضی از حصار آن موجود است، محاصره نموده، به سبب نهب طرفی را از حصار آن که آتازش هنوز نمایان است، ویران کرده، قلعه را مسخر، و ابدالخان استاجلو را که با توابع خود در آنجا بودند به معرض قتل و اسر در آورده، دختر ابدالخان را محمدخان به زنی گرفته، و سرخای خان ثانی از او متولد گشت. و از آنجا رفته، آق‌سورا که محل ایالت شیروان بود، به تصرف خود در آوردند.

۶- در نسخه اصل ما و در جهانگشای چاپی: قلعه قیر. از گلستان ارم تصحیح کردیم.

دولتی کار را یکترو کردند.

چون محمدعلی خان احوال را چنان دید، و مقدمه حیدرخان مسوع آن گردید، جمعی از رؤسا و اشرار دربند را یا ملازمان معانی که مظنه فساد به ایشان می‌رفت مقتول، و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده، و آن جماعت را با مقدار چهارده من چشم به‌وزن تبریز، روانه به‌معغان ساخت، که عبرت عالمیان گردد. و خود به استحکام قلعه و بروج دربند پرداخت، و حقیقت حال و کیفیت احوال را مجدداً به‌عرض عاکفان سده سنیه اعلی رسانید.

اما حسب‌الرقم جهانگشا به‌عهده عاشورخان افشار سردار آذربایجان مقرر گردید بود که در ایروان سکنی داشته، و در هر سمت که دشمنی ظاهر شود، به‌دفع آن کوشیده و خودداری ننماید. به‌شنیدن این‌خبر باجمعی که داشت برای تسکین ماده شر بنحانب شیروان اینلارکنان، و با حاجی‌خان کرد بیگلربیگی گنجه [که] در کنار کر توقف، و مشغول بستن جسر شد [به بود، اتفاق کرد].

چون چابار محمدعلی‌خان وارد درگاه جهان‌آرا گردید، حسب‌الرقم مقرر گردید که کریم‌خان افشار بیگلربیگی ارومی عازم مغانات، و فوجی از غازیان تبریز و برکشاد و قراداغ را نیز مقرر داشت که به‌معاونت عاشورخان عازم [شوند].

و امر همایون به‌عهده شاهزاده نصرالله‌میرزا، که در بیلاق همدان توقف داشت، عز اصدار یافت، و در آن اوان که موکب همایون از موصل مراجعت و از منزل لیلان عازم سمت بغداد بود، به‌شرف تقبیل بساط اقدس فایز آگشته، حسب‌الامر مقرر گردید که فتحعلی‌خان را، که چرخچی‌باشی و برادر مادری آن حضرت بود، با موازی پانزده هزار نفر از غازیان آنجایی را ملازم موکب شاهزاده و روانه شیروان ساختند. و شاهزاده بعد از ورود به‌دارالسلطنه تبریز، جمعی از عساکر منصور را به‌اتفاق فتحعلی‌خان پیشتر روانه ساخت که به‌عاشورخان ملحق شود، و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید. بعد از ورود به‌کناره کر، به‌اتفاق عاشورخان و حاجی‌خان و کریم‌خان از جسر گذشته عازم قلعه شماخی گشتند.

و در آن اوان، سام مجهول‌النسب و محمد لزگی در فراز کوهی که سرکوب جهان بود و در بالای باغ شاه است تزلزل داشتند. چون علامات سپاه فیروزی دستگاه قریلباشیه را به‌رأی‌العین مشاهده نمودند، با فوج عظیمی از لرگیه و شیروانی برنشیب آمده، به‌اراده اینکه داخل قلعه شوند مهبای جنگ گشته، در آن روز چهارم ذیقعد سنه ۱۱۵۶ هـ صف قتال وجدال، آن گروه بدسگال، بر بسته مستعد مجاربه گشتند.

و از آن جانب فتحعلی‌خان و عاشورخان نیز سرراه برایشان گرفته، فی‌مابین مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد، که تا بهرام خون‌آشام در این گنبد می‌نماید فام قرار داشت، چنین حادثه‌ای یاد نداشت.

۷- جهانگشا: هیجدهم رمضان [۱۱۵۶].

۸- گلستان ارم (یکی از نسخ آن): بیست و چهار کانون اول سنه ۱۱۵۵. (کانون در اصطلاح عثمانی هم به‌معنی ذیقعد، و هم برابر دسامبر فرنگی است).

از بلندبهای اقبال عدومال صاحبقرانی و تقاضات حضرت سبحانی، تیر گلوله بر محمد ولد سرخای رسیده، و زخم کاری یافت، و از جانبین عساکر منصور زور آور گشته، سبهای سام از وهم و هراس شمشیر نامداران ظفر انتقام سرسام گرفته مانند اقبال آن درهم شکسته، صفها راه فرار برقرار داده، به قدر یک دو هزار سر وزنده با علم و نفاذخانه و توپخانه ایشان به دست نامداران آمده، محمد ولد سرخای زخمدار یا معدودی چند به سمت داغستان، و سام با جمعی از مریدان به جانب گرجستان گریختند.

و در آن روز اموال و غنایم آن سپاه را بر سر عساکر منصور تقسیم، و چگونگی فتوحات خود را عرضه داشت در گاه جهان آرا و بندگان والا ساختند، و در محاصره قلعه آق سو پرداختند، که دویوم دیگر بندگان جهانیانی شاهزاده نصرالله میرزا وارد، و آن قلعه را به ضرب توپ و تفنگ به امان آورده، و سکان آن دیار یا روی شرمسار وارد حضور شاهزاده عالمقادر گردیدند.

به قدر دوسه هزار نفر لژگیه که در محافظت بروج اشتغال داشتند، حسب الامر همگی را به قتل رسانیدند، و جمع کثیری که ماده فساد و شرارت گشته بودند به سزا و جزای خود رسیدند، و عاشورخان ولد کریم خان را مقرر داشت که بقرمن ۱۰ رفته، سکان آن دیار را در عوض خون حیدرخان قتل عام نمودند، و هر کسی که از دوی (۹) قبله و شکی و غیره بلوکات در بند و شماخی شراکت به سام نموده بودند، زن و فرزند و اموال و اسباب خود را [از دست داده]، با جان شیرین خود در معرض تلف و خسران درآمدند، و از آتش آن مردود چه خان و ما آنها که خراب می شد، و چه نامداران و نازنینان که در معرض تلف و عذاب و نکال گرفتار می شدند.

بعد از نهب و قتل و غارت، به هر یک از بلوکات و توابع ضابط و حاکم علی حده تعیین، و محمد علی خان قرخلو در همان در بند به امر سرداری خود و محافظت قلعه ثابت قدم گشته، در دفع و رفع معاندین داغستان اشتغال داشت، و ثواب کامیاب شاهزاده عالمیان مراجعت به خدمت دارای هفت کشور نمود.

از سوانح حیرت افزا [این بود] که در مراجعت از شماخی عنان عزیمت به صوب گنجه معطوف، چون محل قراباغ در فصل بهار نمونه ای است از گلستان ارم، و بهشتی است در آرایش سبزه و ریحان و گل و وارغوان خرم، به عزم شکار و تماشای آن دیار عازم [شدند]. در محل بیات بازاری و پایین شاه بلاغی نواب جهانیانی به شکار تذرو و دراج مشغول بود، و به هر طرف کمیت زرین لگام را به جولان در آورده، و از قضای فلکی آهویی به نظر آن در آمده، و سر در قفای آن گذاشته، اسب می تاخت، که ناگاه شخصی از کاواکی درخت و میان جنگل تیر تفنگ به قصد سینه شاهزاده گشاد داد، اما حفظ الهی سپرداری، و عنایت باری نگهداری نموده، گزند بی همتا مقدس آن سرور راه نیافت.

۹- گلستان ارم (ص ۱۵۴): خانان به محاصره قلعه آق سو پرداخته، در اندک روزی آن را تصرف، و جمع کثیری را از لژگیه که به محافظت قلعه اشتغال داشتند دستگیر، و شهر را غارت کردند. و این مقدمه به نام الهه داد هنوز مشهور است.

اما تیر قنبا بر تنگگاه مرکب زرین لکام رسیده، برهم غلطید.

در آن محل چند نفر از غلامان جان نثار حاضر بودند. شاهزاده را سوار مرکب کرده، سرین انداخته، جمع سپاه آگاهی یافتند و [به] تجسس و تفحص آن قدرانداز مشغول [شدند]. چون بخت آن در کار خود آشفته [بود]، به هر طرف دویده، راه نجات می جست، که گرفتار دست یکی از غلامان شاهزاده گردید.

چون به حضور نواب کامیاب حاضر ساختند، و تفحص احوال نمودند، تقریر نمود که: من یکی از غلامان قدرانداز محمد ولد سرخاب لژی می باشم. و در حین مجادله شماخی، برادرم به قتل رسیده، و من به گوشه ای فرار کرده، بعد از ساکت شدن شورش و غوغا، در همه جا در میان اردو سائلی کرده و فرصت می جستم. تا در این محل تیسر تفنگ که بارها مرغان هوارا بال به بال می دوختم، انداختم رد شد. و از سیه سختی افعال و زبونی طالع و اقبال، گرفتار گشتم. حسب القرموده شاهزاده چشمهای آنرا از حدقه بهر آورده، رواه داغستان نمودند.

و دیگر در هنگام ورود قراداغ، بر فراز کوهی قوی بنیان به درآمدند که یک سمت آن کالی بود چون ظلمات تاریک، و راهی داشت چون پل صراط باریک. ناگاه چشم اسب بر مادیانی افتاد، رفت که جست و خیز نماید، که پای آن مرکب خطا [کرده]. پادشاهزاده در آن کال افتاد. چون لطف حق یار و اقبال نادری مددکاری کرد، گزندی چندان به وجود شریف راه نیافت.

چون این دو مقدمه و حشمت اثر گویند خاقان گیتیستان گردید، مبلغ شصت هزار تومان نقد، و مقدار پانصد هزار خروار غله، به فقرا و مملکت عراق و آذربایجان و فارس تصدق فرمود. خوشا به حال پسری که این چنین پدر دارد!

القصة، شاهزاده جهانبان منزل به منزل در نواحی سوق بلاق ۱۱ قزوین به تقبل بساطت بوسی شاه شاهان مشرف، و حسب الامر در رکاب اقدس مقرر شد که در آن سفر ملازم شود.

۲۰۲

[پایان کار سام میرزای بینی بریده]

و عزیمت نادر به قارص]

از اساس روزگار و سررشته لیل و نهار چنین از گلشن دهر بیمدار ذکر می شود که: چون سام بینی بریده شکست فاحش یافت، در آن روز محنت اندوز قرار بر فرار داد،

در کوه و صحرا سرگردان و با بخت بدخود دست و گریبان گشته، مضطرب حال و مشوش احوال بود، که در این وقت جمعی از طایفه گرجی که حسب الاشارة محمد ولد سرخاب از نواحی البرز کوه به عنوان امداد و اعانت وارد خدمت گشته، و در آن سفر از جمله فدویان شاه بی نظام و محمد ولد سرخاب بودند، در آن روز نکبت انگیز آنها نیز با جمعیت خود باستعمال فرار می کردند، در عرض راه بدان برخورد، و سخنان چرب و نرم بدان تقریر کرده، عرض نمودند: گیو امیلاخور گرجی، که سردار و صاحب اختیار ماست، روی از اوجاق سپهر رواق نادری تاییده، و همیشه آرزوی ملاقات خدمت تورا داشت، هر گاه به نزد او بروی مجدداً جمعیت تورا آراسته و پیراسته ساخته، عار و ننگ تورا خواهد گرفت، آن مرد فریفته جاه و جلال دنیا، از شنیدن این سخن، شغف و سروری مرفور بدان راه یافته، عازم به نزد آن گردید.

اما مقدسه شکست آن گوشره جمیع اهالی آذربایجان گشته، و فرمان نواب شاهزاده نصرالله میرزا نیز صادر شده بود که هر گاه به هر طرف وارد شود و سلامت به در رود، باعث بازخواست خواهد بود، در آن محل دوسه نفر از خوشامد گویان و طامعان بی ایمان در نیمه شب، بدون اینکه طایفه گرجی و سام میرزا مطلع شوند، فرار کرده، به کاخ تزد مهمورث خان گرجی رفته، و چگونگی مقدمات را معروض آن داشتند. در دم با موازی چهارصد نفر از نامداران بدو سوار خود عازم از قفای آن گردید. در دره آخلکلک ۱۳ سراه بر او گرفته، و محاربه قیامین به وقوع انجامید. سام بینی بریده به هواداری گرجیان گیو امیلاخور خود را مرفراز اکوم قوی بنیان کشیده، و چند نفر جاسوسان روانه تزد گیو نمودند. و طهمورث خان نیز به نواحی گرجستان کسی فرستاده، قشون خود را طلب نمود. و مدت ده یوم محاصره امتداد یافت که از آن جانب گیو امیلاخور با موازی هشت هزار کس وارد، و قشون طهمورث خان نیز وارد گردیده بود. دوشبانه روز جنگی در نهایت صعوبت رخ داد که بین الفریقین به قدر سه چهار هزار نفر به قتل رسیدند.

عاقبت الامر، به اقبال بی زوال شهنشاہ گیتیستان گیو امیلاخور زخم دار گشته، طاقت صدمات غازیان را نیاورده، راه فرار برقرار نکرده به در رفتند. و سام بینی بریده با جمعی از مریدان به تاریخ [بیست و] چهارم شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۵۶ گرفتار دست طهمورث خان گردید. مقید ساخته، به قلعه قراقلیخان، که در استحکام بی قرینه روزگار بود، فرستاد. و این مراتب را به عرض اقدس رسانید.

در محلی که رایت جهانگشا بر سر قارص عازم بود، مطلع گشته، مقرر فرمود که یک چشم سام را کور کرده، او را با چند نفر گرفتاران رومیه نزد احمد پاشای سرعسر به قارص بفرستند، چون صفی میرزا نیز نزد اوست برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند. نظر به فرمان واجب الاذعان طهمورث خان سام را سوار الاغی کرده، روانه قارص، و در آن حدود از غصه روزگار و دیدن برادر کامگار جان را به قابضان ارواح

سپرد، و فراغتی حاصل ساخت.

الغسه، چون رایت جهانگنا با سپاه کینه‌خواه عازم قارص گردید،^۲ در نواحی گوری گرجستان مقدمهٔ شکست رومیه به‌عرض اقدس رسید. و حقیقت حال بدین‌منوال است که بعد از آنکه همت اولیای دولت عثمانی به‌تمکین محمدعلی رفسنجانی معروف به‌سفی میرزای نانی قرار یافت، از جملهٔ تدابیری که به‌کار بردند این بود که نامه‌ها و نوشته‌ها به‌مملکت ایران قلمی نمود که: چون اخلاص کیش این دودمانید، و مکرر عرایض شما به‌ما می‌رسد، در این وقت که هریک در ولایت و مکان خود قرار دارید، باید [پای] دردامن خود کشیده، عنان مخالفت با نادر دوران مرعی داشته، که متعاقب با لشکر قیامت‌اثر وارد می‌گردیم.

و نوشته‌ها را به‌سوداگران و تجاران داده، روانه می‌کردند. چون ارقام آن به‌دست سرداران و سرکردگان ایران می‌افتاد، از ترس و بیم‌جان خود، برخی پاره کرده، کتان‌لمب پکن می‌انگاشتند، و بعضی به‌ترد دارای دوران می‌فرستادند.

اما حضرت صاحبقران می‌دانستند که از راه شیطنت است که این نحو نوشته‌ها قلمی نموده، اما طبع همایون منحرف گشته، ملال در خاطر فیض مظاهر خطور می‌کرد که گاه باشد شخصی عریضه‌ای به‌جهت آن قلمی نموده باشد، با وجودی که احدی اسم صفی‌میرزا را نشنیده بود.

و دیگر چون دانستند که محمد ولد سرخاب با جمعی از طایفهٔ لژگی به‌دستیاری سام‌میرزا عنان مخالفت ورزیده‌اند، و جماعت مذکوره نیز دلی بر از نادر گیتی‌ستان دارند، خزانه و هدایای بسیار به‌جهت احمدخان اوسمی و محمد ولد سرخاب و حکام آوار و جنگجوی و کدخدایان تبرسران من محال دریند ارسال، و نامهٔ متملقانه به‌هریک نوشته، ایشان را ترغیب به‌انقیاد [وامداد] صفی‌میرزا نمودند.

یوسف پاشا والی آخته، از دولت عثمانیه مأمور به‌ایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته، بعد از ورود آن به‌حوالی گوری، طهمورث‌خان که در آن اوان والی کاخت بود، با اتفاق علی‌خان قلیجی حاکم تفلیس، در آن نواحی در کمین بودند. یوسف پاشا از راه احتیاط پشت به‌کوه داده، میان جنگل‌را سقناق کرده، امانت و عطا یا و فرامین و هدایا را با جمعی از بیراهه روانهٔ داغستان نموده، خوانین نیز که بلد راه و رسم سپاهگیری و حزم بودند، پیش از وقت فوجی را [در سر راه مهیا داشتند. مأمورین به‌آن طایفه فرصت عبور نداده، جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده، و فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساختند. و تمامی هدایا و فرامین را]^۳ به‌دست آوردند.

یوسف پاشا، از استماع این خبر، قرین وحشت و انیس دهشت گشته، فرار واز غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم از پا درآمده، وفات یافت.

۲- از اینجا به‌بعد عبارات جهانگنا (ص ۴۵۲ به‌بعد) را دارد با اضافاتی.

۳- عبارت افتاده، از جهانگنا (ص ۴۵۳) افزوده شد.

و بعد از آنکه چگونگی به عرض شهنشاہ دوران رسید،^۴ [طهمورث خان] در ازاء اینگونه خدمات مجدداً به والیگری کارتیل و ارکلی میرزای ولدش به والیگری کاخت سرافراز شد.^۵

اما احمدخان اوسمی لزگی جنگتای، به موجب فرمان پادشاہ و الاجاء روم با فوجی از لزگیه به معاونت سرعسکر به قارص رفته بود. و از نواحی کجی و تاتار و قمق و قیتاق نیز فوجی رفته بودند، که شاید به دستگیری جماعت رومی عارخودرا از قزلباش استرداد نمایند. و در آن حدود لاف و گراف می کردند.

اما از آن جانب، رایات جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته، از بیلاق گوگجه دنگیز عبور، و در شش فرسخی آرپسجایی در موضع موسوم به خانقی بنه و آغروق را گذاشته، از بیلاق گوگجه روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الثانی سنه مذکوره موکب همایون را به جانب قارص نهضت دادند، و در خارج قلعه قارص ماهجه رایات نصرت آیات به ذروه مهروماه برافراشتند.

روزانی دیگر که این طاوس چرخ چهارمین به زب و زینت و آیین بر تخت زمرد فام قرار و آرام گرفت، احمد پاشای سرعسکر با سپاه ستاره عدد از قلعه قارص به خارج آمده، صف قتال بر روی حضرت صاحب اقبال گشود. و از طرفین نامداران فیروز جنگ و دلاوران با ناموس و تنگ، قدم در محضار کارزار گذاشته، حربی در نهایت صعوبت اتفاق افتاد، که از اجساد کشتگان تلال و جبال و از خون نامداران رودخانه های پر ملال جاری گشت.

عاقبت الامر، سپاه رومی بروی بهوادی فرار گذاشته، هجروح و زخمندار و پریشان و بدحال داخل قلعه قارص گردیدند. و چند دفعه دیگر پشت به دیوار قلعه روی به معرکه جنگ آوردند، و هر دفعه جمعی از ایشان قتل و اسیر گشته، و بقیه روی به هزیمت، و بنارا به قلعه داری گذاشتند. و بنه و آغروق حرم نیز به موجب امر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلی شد. پس در اطراف قلعه قارص قلعهجات محکم و سنگرهای حصین ترتیب داده، جمعی از غازیان را با توپخانه به هر طرف تعیین فرمودند.

اما چون احمدخان اوسمی لزگی احوال را چنان مشاهده نمود، به هیئت اجتماعی از قلعه برآمده، آهنگ گریز کردند. جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان باخبر، و به تعاقب مأمور گشته، جمعی از ایشان را عرضه هلاک ساختند. به هزار اندوه و غم راه فرار گرفته، بدر رفتند.

چون ایام محاصره امتداد یافته، و [اختلال] احوال سرعسکر اشتداد گرفت، بسیاری از لشکر رومیه آغاز فرار کردند. سرعسکر از راه اضطراب عبدالرحمان پاشا نامی را با احمد افندی کسریه‌لی، که از منشی‌های روم و در سرکار سرعسکر به کتابت

۴-۴- جهانگشا: طهمورث خان در ازاء این نیکو خدمتتیا به والیگری کاخت سرافراز شد.

۵- نسخه: محمدپاشای.

۶- نسخه: سهای (?). روم.

موسوم بود. [با] چند نفر از سرکردگان اوجاق^۷ و پیشکشهای لایق به دربار کیوان مدار فرستاده، متعهد شد که مشغول این طرف را در دولت عثمانی صورت دهد. بعد از رفت و آمد مکرر که این مسئول در حضرت خسروی موقع قبول یافت. حضرت سرعسکر احمد کسریه‌لی را با چند نفر از رؤسا روانه دربار عثمانی نمود.

چون موسم زمستان نزدیک، و شدت سرمای قارص معلوم، و توقف متعذر بود، و غله و آذوقه در جانب آخقه و فور داشت، اراده نمودند که بدان جانب عبور نمایند. در این وقت چند نفر جاسوسان از توأحی ارزنة الروم وارد، و به عرض همایون رسانیدند که حسن پاشا نامی شامی با چهل هزار نفر به کمک و اعانت سرعسکر قارص حسب الامر موده خواندگار روم وارد می‌گردد. خاقان گیتی‌ستان به عهده فرزند ارجمند سعادت‌مند خود نصرالله میرزا مقرر داشت که موازی چهارده هزار نفر از نامداران خراسانی را برداشته، ایلغارکنان در عرض راه شبیخون بدان زده، شاید سلك جمعیت آن را متفرق نمایند.

نظر به فرمان واجب الانعان با غازیان رستم توأمان و دلیران بهرام انتقام ایلغارکنان در چهار فرسخی ارزنة الروم قراولان سپاه به یکدیگر برخورد، و طرفین از ورود یکدیگر اطلاع حاصل ساختند، و معوق قتال و جدال در جنگای خاص علك بیرویی همدیگر بستند، و از طرفین بازار گیرودار گرم گشت. چون سرعسکر رومی توپ و زلبورک همراه داشتند، از هر طرف که سپاه فیروزی دستگاه حمله می‌آوردند، به ضرب توپ از خود دور می‌ساخت.

چون شاهزاده کامگار احوال را چنان مشاهده نمود، به مین‌باشیان و پانصدباشیان چنان مقرر داشت که ترك مجادله کرده، از يك سمت سپاه بسمت ارزنة الروم عازم گردیدند. چون به عقب آن سپاه طی مسافت نمودند، عساکر رومی حمل برضعف و ناتوانی آن سپاه می‌کردند. چون دیدند که بسمت ارزنة الروم عازم شدند، گفتند سپاه قزلباش اراده آن دارد که رفته، قلعه را تصرف کنند. که در این وقت به قدر چهار پنج هزار نفر از تیپ سرعسکر بیرون آمده، و از قفای عساکر نامدار جلو ریز حمله نمودند.

چون به قدر تیم میل راه طی نمودند، یکدفعه نامداران ظفر هم‌عنان چون شیر غران و مانند هریر دمان دست به شمشیر حمله بدان گروه بی‌تدبیر نمودند. اما متعاقب سپاه رومی دسته به دسته می‌آمدند که در این وقت از ضرب شمشیر جانستان غازیان قزلباش آن گروه به پرخاش طاقت نیاورده، چون گله روباه روی از معرکه کارزار بر گردانیده، فرار بسمت تیپ نگونار خود نمودند. و از هر جا و مکان که فوج فوج می‌آمدند، به همدیگر برخورد، شکست فاحش به سرعسکر رخ داد، که روی از معرکه نبرد تابیده، بسمت کود و صحرا چون مرغان شکاری بدر رفتند.

در آن روز فرح‌اندوز، سپاه منصور اموال و غنائم بسیار به دست آورد. و هر يك که سوار مرکب تنهایی بودند، در آن یوم صاحب قطار و مهار و چادر و اسیر و مال

۷- یعنی اوجاق یینی‌چری.

۸- این مطالب را جهانگنا ندارد.

شدند.

در این وقت حسن پاشا را با جمع دیگر از رؤسا و سرخیلان رومی زنده گرفته، بحضور نواب کامیاب آوردند. شاهزاده جهانبان پاشای مذکور را با رفقا مقید ساخته، به خدمت دارای دوران روانه ساخت. در عرض راه حسن پاشا خود را به زخم کارد مقتول، و باقی سرداران را دارای دوران مرخص و روانه ساخت. و از آن جانب بندگان و الا تاخت و تازی بر نواحی ارزقاناروم افکنده، با غنیمت بسیار و اموال بی شمار وارد خدمت پدر بزرگوار گردیدند.

و در دویم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ و خمین و مائه بعدالالف از قارص به جانب آرپه چایی نهضت نموده و از آنجا متوجه آخلکلک گشته، چند روزی توقف فرمودند تا تمامی حاصل و غلات آن نواحی به مصرف رسید. چون منظور آن بود که بردع قشلاق واقع شود کمان ساعی تعیین فرمودند که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و هوا امتیازی داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب ازنی و چوب ترتیب دادند و از راه آغچه قلعه قزاق عازم گنجه و بردع، و در ابتدای ذیقعه وارد مقامی که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند.

و بعد از چند روز که دواب آرام گرفتند، چون تنبیه لزگیه داغستان تصب العین ضمیر بود با وصف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دوم شهر ذیقعه با فوجی از غازیان سپاهی ۱۵ به جانب داغستان توجه فرمودند.

۲۰۳

[سرکوبی شورشیان داغستان]

چون نادرالعصر والدوران با جمعی از سپاهیان خراسان بنه و آغروق را گذاشته، ایلقارکنان عازم دربند گردیدند، از جسر جواد عبور، و همه جا دو مترل یکی کرده در ششم شهر ذیقعه وارد دربند [شد]. محمد علی خان قرخلو به شرف زیارت کریاس گردون اساس مشرف، و به خلعت شهنشاهی سرافراز گردید. و از آنجا گذشته، غازیان جلالت نشان را به چهار دسته کرده، به چهار جانب چپاول انداخته، تمامی آن طایفه را که به اطمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند، و ورود موکب صاحبقرانی را در چنان فصلی به این کیفیت تصور نمی کردند، تاخت و غارت کرده، دواب و اغنام فزون از حساب به دست آوردند.

و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب و تاخت و تاز اطراف بودند، تمامی

رؤسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهرشیان، و به گناهان خود معترف، و هر یک از سرکردگان و مفسدان که سابق بر این عنان مخالفت و شرارت ورزیده، و در کوه و صحرا متفرق بودند، همگی وارد آستان مروت نشان گشته، و از کردار ناشایست خود نادم و پشیمان، زبان معذرت گشودند. و موازی هفت هزار نفر ملازم مع یورغعمال دادنی گشته، و قلاوه اطاعت و انقیاد در گردن خود افکندند.

چون اخلاص و ارادت آن جماعت بر پیشگاه ضمیر کیمیا تأثیر ظاهر گردید، پیرایه پوش خلایع عفو و احسان گشتند، و هر یک را رقم حکومت و سلطنت داده، به ولایت آنها روانه ساخت. و ملازم و یورغعمال گرفته، عازم دربند گردید. و امور آنجا را فیصل داده، و ضابط و حکام علیحده بدان مملکت قرار داد. و روز عید اضحیٰ صرف زمام به جانب بردع کرده، از راه طبرسران عازم، و در پنجم محرم سنهٔ سبع و خصمین و مائه بعدالالف وارد مقر دولت شد. و بیست روز آن مکان مضرب سرداقات عزوشان گشته، چون آب و علف سمت شمالی رود کر در کمال رفور بود. در ۲۵ ماه مزبور با بنه و آغروق حرکت، و از رود کر عبور فرموده، وارد محال آرش گشتند.

و از آن نواحی شاهزاده کامگار نصرالله میرزا را به عراق روانه، که در آن حدود امورات فارس و قلندرو عیشکر را فیصل داده، امورات آنجا را مضبوط نمایند. و موکب جهانگشا را، بییلاقات شکی قریب سه ماه مقر خیم سپهر احتشام گردید. و در آخر جوزا از حدود شکی عطف عنان کرده، از رود کر عبور، و از سمت خاچین از راه میان کوه عازم بییلاق گوگچهٔ ایروان گشتند.

و در عرض راه، عارضهٔ شدیدی عارض ذات اقدس گشته، چند منزل را به تخت روان طی فرمودند. جمعی از حکمای فیلسوف شیم و صاحب وقوفان افلاطون دم در معاملهٔ آن حضرت کوشیده، به عنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته، مزاج با ابتهاج اقدس به صحت و بهبودی قرین، و در دوازدهم جمادی الثانیه جولگای گوگچه مضرب خیم عز و تمکین گردید.

و چون مکتوب ضمیر اقدس آن بود که شاهزادهٔ ارجمند امامقلی میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را، که بعد از قضیهٔ والدش به این نام نامی و خطاب اخوت سرافراز بود، متاهل فرمایند، لهذا حکم همایون به تهیهٔ اسباب سور و سرور نافذ گشته، چند روز بساط نشاط و بزم انبساط در بییلاق گوگچه آرامستند. و بعد از انجام کارطوی، زمام اختیار خراسان را به شاهزاده امامقلی میرزا و انتظام مهمام عراق را به ابراهیم خان تفویض فرمودند.

هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانهٔ مقصد، و بنه و آغروق را مأمور به توقف [در بییلاق حدود تبریز نموده]، رای جهانگشا بدان قرار یافت که یعقوب نام لژگی، که در نواحی آگری چایی مابین جار و قیطاق با موازی سه هزار نفر

۱- جهانگشا: بعد از عید اضحیٰ حرکت به جانب دربند کرده.

اوباش سراز جادو اطاعت و انقیاد تاییده و شرارت می‌ورزید، او را تنبیه نمایند. و در آن اوان موازی شش هزار نفر از نامداران قدر انداز سواره برداشته، ایلغارکنان عازم آن حدود گردید.

بعد از طی مسافت درکناره رود اگر می‌چایی، مشهور به نارلی دره، رایت اقتدار بر اوج فلک دوار برافراشتند. که بعد از تضحی و مشخص نمودن یعقوب لژگی که در کجا و چه منزل می‌باشد روز دیگر بدان جانب حرکت نمایند. و در آن بیشه نزول و خیمه نادری آ به جهت دارای دوران برافراشتند. چون دو سه یوم ایلغارکنان آمده بودند، به استراحت تمام از مقدرات ملك علام در خواب شدند.

اما جاسوسان و قراولان یعقوب، که در همان جنگل می‌بودند، آگاهی یافته، معروض خدمت آن نمودند. یعقوب را چند نفر فدویان بودند، که در نامداری و عیاری و چابکسواری قرینه رستم یکدمت و عمر و اموی بودند. چهار نفر تمهد نمودند که در این شب رفته، و سرحضرت صاحبقران را به جهت یعقوب بیاورند.

بعد از اینکه شهباز بلند پرواز به آشیانه مغرب نهان گشت، و شب دبجور به لباس سوگواری قرار گرفت. آن چهار نفر در لباسهای قزلباشی داخل اردوی کیوان پوی، و گاهی جلد سگ را بر خود کشیدند. به چهار دست و پا می‌آمدند، که حارسان خیمه جمعی در خواب و جمعی بیدار که در همان جلد سگ از نظر ایشان گذشته، و خود را بر پشت خیمه رسانیدند. و دو نفر در محارست، و دو نفر دست به شمشیر داخل خیمه آن حضرت گشتند.

در آن محل دو عدد شمع کافوری در آن خیمه روشن بود، که از شفقت الهی، که همیشه در تاریکی و روشنی حافظ و نگهدار آن حضرت است، گردید تنندی آمده، و آن خیمه را درهم نوردید، و چراغ خاموش گشته، و خیمه بر بالای آن حضرت افتاد. آن دو نفر که داخل خیمه بودند شمشیر در تاریکی به جانب آن حضرت افکندند، چون خیمه درهم نوردید، بر دیرك چادر رسیدند، و دیرك بدان حضرت رسید.

سراسیمه حرکت نموده، نعره زدند که: «نه خبر دور؟». کشیکچیان از چهار جانب رسیده، و آن دو نفر را که در خارج بودند به قتل آوردند. و آن دو نفر دیگر که خیمه بدیشان افتاده بود، چون اجل ایشان نزدیک بود، خیمه کفن وار بر دور و دایره ایشان پیچید، و هر چند می‌رفتند حرکت نمایند، خیمه اجل دامنگیر گشته، و بر پشت و رو می‌افتادند.

در آن حالت، دارای گیتی‌ستان از زیر خیمه بیرون آمد، و مقرر فرمود که خیمه را بلند نمایند، که در آن محل آن دو نفر نیز گرفتار دست حارسان گشتند. بعد از تفحص حال، آن دو نفر نیز مقتول، اما به قدر سی چهل نفر از سرکردگان همیشه

کشیک و حارسان نزدیک را [هم] به قتل فرمان داد.

و یوم دیگر از آن نواحی در حرکت آمده، و از اگرایی جایی عبور، و در سر گذرگاه جمعی از طایفه لژکی اراده آن نمودند که لشکر ظفر اثر را نگذارند که داخل بر آب گردند، و تیر تفنگ می انداختند. و به اعتقاد خود اراده آن داشتند که لشکر ظفر اثر را نگذارند از آنجا عبور نمایند. ندانستند که سیل دوونده را چاره به جز تسلیم نیست، و آتش طوفان که در نیستان افتد به هیچ چیز تسکین پذیر نیست.

چون خاقان جهانگشا چنان مشاهده فرمود، جمعی از نامداران را مقرر فرمود که به قدر یک میل راه دورتر خود را به رود آب زده، چون کشتی [از] تندباد به ساحل رسیده، و از اطراف آن جمع بی باش در آمده، در نیم ساعت نجومی سلك جمعیت آن طایفه را به شمشیر [خون] فشان منهدم ساخته، اثری باقی نگذاشتند.

متمم عساکر منصور از آن گذرگاه گذشته، بدون توقف ایلتارکنان، در محلی که طلاوس زرین سپهر در اوج ماه و مهر قرار گرفت، بر سر طایفه مذکوره ریخته، و مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد که از شراره تیر تفنگ نامداران فیروز جنگ عرصه میدان از خون یلان چون لاله وارغوان گشته، و از ضرب شمشیر الماس فام تن مبارزان چون بیسه و نیستان آتش سوزان گشته، هنگامه‌ای عجیب و معامله‌ای غریب رخ داد. تا شام از طرفین جمعی در معرض تلفه درآمدند. و نیمشب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند، جماعت لژکیه قدم بر فراز کوه گذاشته، و بالای آن کوه را به خود سنگر حصین ساخته، به غلظانیدن سنگ و انداختن تیر تفنگ به مدافعه پرداختند. جمعی از نامداران فیروز جنگ داوطلب گشته، مردانه پای جرات و جسارت پیش گذاشته، اگرچه صد تن از نامداران مقتول و زخم‌دار گشتند، اما به تأیید الهی سنگر را تصرف، و چون از سمت جنوبی کوه مسدود و طریق فرار برایشان بسته شده بود، جمعی از آن طایفه از غلبه هراس سراسیمه از کوه پریده، به درکات نیران داخل و داخل شدند. و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند، مگر معدودی که از میانه به در رفتند. و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدها جنود منصور عالیها سافلیها گشته، اثری از آبادانی در آن نواحی باقی نماند.

و چون خاطر خود را از آن رهگذر جمع ساختند، و در حین مراجعت به حکم قضا برف و صاعقه روی داده، قریب به هزار نفر از غازیان در میان برف و دمه تلف شده بودند. خاقان گیتی‌ستان وارد اردوی همایون گشته و توقف فرمود، که شاید چند یومی استراحت گرین و سایه نشین گردد، که در این وقت جاسوسان خبر ورود سرعسکری [را] که از درگاه خواندگار روم حرکت نموده و وارد قارص شده بود، معروض رای خلافت منار صاحبقرانی گردانیدند.

۲۰۴

[حوادث داخلی عثمانی]

به‌مثبت خالق داور و تقویت قضا و قدر و تأثیر فلک اخضر، همیشه کردار و افعال این کهنه دولاب فتنه‌جویی و هنگامه طلبی است. وصف این مقال احوال سلاطین ممالک روم است. که در محلی که محمود افغان به اصفهان تسلط یافت، حسب‌الامر سلطان احمد خواندگار روم جمعی از پاشایان را مقرر داشت که آمده، مملکت آذربایجان را از ایروان و گرجستان الی تبریز، و از نواحی بغداد الی همدان تصرف نموده و در هر بلاد حاکم و عمال تعیین، و در سال دوم مداخل و مستمری آن را محسوب نمودند.

و چون سرعسکر به سمت فرنگ تعیین شده بود، و به جهت تدارک آنها خزاین تمام شده بود معطل، [و چون] به‌سمت همدان مصطفی پاشا سرعسکر و عبدالرحمان پاشا مقرر گشته بودند، و هر يك تدارکات علیحده می‌خواستند، ناچار جمعی از معتبرین ینگیحیری و صاحبان اوجاق^۱ که فرمانفرمای مملکت روم [بوده]، و عزل و نصب پادشاهان آن دیار به‌دست آن طایفه بود، سلطان احمد آن طایفه را احضار و مداخل مستمری و غیر مستمری ولایت آذربایجان و عراق را الی همدان به آن طایفه تمليك و مباحه کرده، قیمت آن را که مبلغهای خطیری می‌شد گرفته صرف عسکر کرده و روانه نمود.

بعد از تسخیر اصفهان، که حضرت گیتی‌ستان رضاقلی‌خان شاملو را بدست ولایات آذربایجان و عراق به‌سفارت [مأمور کرد، و او] وارد استنبول شد، سلطان احمدخان و ابراهیم پاشای صدراعظم به‌سبب انتشار آوازهٔ موکب روز افزون ظل‌اللهی راضی به‌قبول مصالحه و رد ولایت گشته، طایفهٔ ینگیحیری و رؤسای اوجاق که ریشهٔ تصرف در گل زمین آنجا محکم کرده، جز به تیغ بیدریغ قطع نهال تعلق از آن سرزمین نمی‌کردند، به دعوی برخاستند که: يك جا ولایات را به ما می‌فروشدند، و يك جا به عجم رد می‌نمایند! اگر متعلق به میری^۲ هم می‌بود قبول این امر نمی‌کردیم، چه جای اینکه

- ۱- این فصل خبرهای جسته گریخته‌ای از بلوای خوتین ربیع‌الثانی ۱۱۴۳ استانبول است که در تاریخ عثمانی «انقلاب پاترونه خلیل» نامیده شده است. و آن، عکس‌العمل تجمل‌پرستی‌دلماد ابراهیم‌پاشا صدراعظم «عصرالاه» و شکستهای عثمانی در اروپا و مرزهای ایران بود که سبب خلع احمدصوم و تخت نشینی محمود اول وقتل صدراعظم و عده‌ای از رجال و یغماگریها و ویرانکاریهای در استانبول گردید. مؤلف مطلب را از جهانگشا (ص ۱۲۹ و ۱۳۵) گرفته و شاخ و برگ داده است.
- ۲- اجاق از تعبیرات طریقت بکتاشی است که در ارتش عثمانی به‌معنی سازمان و نهاد به‌کار می‌رفت، و فرمانده کل ینی‌چریها را اجاق آقاسی، و سرکردگان را اجاق آقالاری می‌نامیدند.
- ۳- جهانگشا: متعلق یمرلی.

زر نداد و خریدن باشیم. اگر شرعاً خون و مال عجم مباح نبود، چرا محرك سفر عجم و باعث سفك دعاء، بین الامم شده، آشوب خواینده را بیدار، و جهان آرمیده را فتنه زار ساختند؟ و اگر مباح بود، حال چرا در مقام رد ولایتند؟
و به این قبیل وقال عایق انجام کار بودند، تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعلائی لوای منحور به جانب آذربایجان انتشار یافته، بقیة السیفی که در عمان و نهاوند رخت به محرومه افغان کشیده بودند، بتواتر وارد آن حدود، و کیفیت حال را مذکور می ساختند.

پادشاه و وزیر اعظم، از بیم این قوی دستی این دولت نادره، و برای سد اقوال طایفه ینگیچری و اوجاق که از ایام تسلط نادری به آذربایجان و همدان همیشه سخنان غرض آمیز و گفتگوهای فتنه انگیز می نمودند، و خصوص اسماعیل پاشا نام که بنی عم ابراهیم پاشای وزیر اعظم بود و در هنگام سلطنت سلطان احمد در نواحی قرال آله؟ فرنگ با فوجی از عساکر روم به جهت قلع ماده فرنگی بدان صوب مأمور [بود]، و چون وزیر اعظم سابق که والد اسماعیل پاشا بود به اجل طبیعی در گذشت و ابراهیم پاشا در کمال عقل و دانش و حسن [ندیر] یگانه عصر و با سلطان احمد همیشه در خلا و ملا هم بزم و هم صحبت بود، بدون کنگاش و مصلحت امنای دولت دوران عدت خود وزارت اعظم را در کف کفایت آن گذاشته و صبیہ [ای را که] در پی پرده عصمت داشت به حباله نکاح آن در آورده، و جمیع امورات پادشاهی را در کف کفایت آن وا گذاشت، و این حرکات در نظر طایفه اوجاق و ینگیچری بسیار گران نموده، و همه روزه در فکر فتنه جویی و هنگامه طلبی بودند.

و چون مقدمه وزارت اعظم، و دادن صبیة خود را بدان مسموع اسماعیل پاشا گردید، آتش عداوت و عسیان در کانون سینه آن شعله زدن گرفت. و شرحی به جهت اقوام و عشایر خود به استنبول قلمی، که وزارت اعظم به حسب ارث به من می رسد، و باعث این مقدمه هر گاه به رضای شما شده باشد عین صلاح است، و هر گاه بدون رضای شما به وقوع آمده باشد اعلام نمایند، و به جهت هر يك، صد هزار قروش و ده هزار عدد اشرفی بوته دار ارسال نمود.

و چون فیما بین ابراهیم پاشا و سرکردگان مذکوره ۵ سوء مزاجی بود و از انعام و مواجب بی بهره بودند، غایبانه اخلاص و ارادت اسماعیل پاشا را در دل خود نقش بسته، و در جزو شرحی قلمی نمودند که ما انتهاز فرصت می نمودیم. به همه جهت خاطر خود را جمع داشته [باشید] که در خفیه به نزد سلطان محمود برادر [زاده] سلطان احمد [کسی] ارسال داشته، و او را با فر سلطنت و فرمانفرمایی مملکت روم تکلیف نمودیم. هر گاه راضی شود، کار این دو نفر را به هر نحو باشد به اتمام خواهیم رسانید.

۴- (= آلمان).

۵- در آشوب ۱۱۴۳ کسی از سرکردگان وارد نبود، و خود پاترونه خلیل، دلاک حمام از مردم آلبانی بود.

و اسماعیل پاشا در آن نواحی توقف، و سرکردگان ینگیحیری و اوجاق در جزو کسان خاطر جمع به جزیره‌الیمین به‌ترد سلطان محمود، که در آنجا محبوس بود، فرستادند، و از آن رهنمندی حاصل ساخته، و در فکر کار سلطان احمد پرداختند. اما چون اخبارات حضرت صاحبقران بشواری می‌رسید، که بعد از تسخیر آذربایجان و عراق عرب عازم بلاد روم است، ناچار سلطان احمد به‌صوابدید وزیر اعظم با موازی یکسد و پنجاه هزار نفر از استنبول برجناح حرکت آمده، به‌دفع و رفع حضرت صاحبقران عازم، و وارد اسکندار گردیدند.

و در حین و ایام توقف، آنچه لازمه جبر و تعدی که ممکن می‌شد به‌طایفه اوجاق ینگیحیری می‌نمودند. چرا که بدان طایفه بدگمان گشته، و وزیر اعظم می‌دانست که عاقبت زهری در کار آن و سلطان روم خواهند نمود، و هرچند که به‌قتل سرکردگان که مایه فساد بودند سلطان احمد را ترغیب می‌نمود، چون در اجل ایشان تأخیری بود، حمل بر عداوت آن نموده، سخنان او را اذعان نمی‌کرد. اما در خصوص گرفتن مال و ضبط اموال آنها مضایقه نمی‌کرد، و مار را زخمی کرده، و مرخص می‌کرد، و هرچند ابراهیم پاشا می‌گفت عاقبت زهری در کار ما و تو خواهند کرد، و خائنه تو را و مرا ویران خواهند ساخت، قبول نمی‌کرد.

و چون آوازه حرکت آن برسمت اسکندار گوشزد خاص و عام گردید، اسماعیل پاشا را غلامی بود پادرونه نام، و او دلاک آن بود، و در شجاعت قرینه اسفندیار و در مکاری عمر و عیار را استاد بود، با موازی هزار نفر اجامه فوج فوج روانه استنبول، و در حین ورود به‌ادرنه، جمعی ینگیحیری آقاسیان و اوجاق را دیده، همگی ترغیب کردند که تو ماده فساد را شوری داده، و هنگامه طلبی کن که ما به‌تو اعانت خواهیم کرد. آن مردود به آن کار احداث حربیه بوق(?) کرده، جمعیتی عظیم در معرکه فساد فراهم آورد.

و این خبر وحشت اثر در اسکندار معروض قیصری گردید. پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر، ترك رفتن سفر آذربایجان را کرده، با هزار تشویش و هراس، مراجعت به استنبول کردند. و در عرض راه جماعت ینگیحیری و اوجاق بدون رخصت هریک به‌صوب مقصد خود شتافته، می‌رفتند.

چون پادشاه وارد [استنبول] گردید، هرچند به‌جهت رفع ماده، در مقام خوشی، به‌دادن گنج و خزاین جماعت مذکوره را ترغیب می‌نمود، جماعت مزبور راضی نگشته، پیغام دادند که: مادامی که ابراهیم پاشای وزیر اعظم در حیات است، ما از خدمتگزاری تو روگردان، و ترك سر و جان خود نموده‌ایم. و هرچند سلطان احمد از راه پرخاش و ستیز درآمده، چاره آن را ندانست.

ناچار پادشاه مذکور، به‌جهت حب جاه و جلال دنیا و افعال زشت بیجای خود و به‌جهت استرضای خاطر اهل فساد، راضی به قتل داماد نیکونهاد شده، وزیر اعظم را عبد محمود، ولیعهد و مقیم قمریود، در شب حادثه سلطان احمد او را به‌حضور خواست و پیشانی او را بوسید، و تاج را از سر خود برداشته و بر سر او نهاد و محمود دست او را بوسید.

در مفاک خاک، و از آنجا بر بالای عراده انداخته، بیرون فرستاد.

چنین است آیین این روزگار نکرده به کسی آن دمی اعتبار نبرورد کسی را که بر باد داد ز قهرش بسی شد ز تاختش فساد که در مهر نرم است و قهرش درشت نبرورد کسی را که آخر نکشت چون مردم اجامه و او باش جسد وزیر اعظم را در بالای عراده دیدند، هر یکی موری بودند ماری گردیدند، و هر یک ماری بودند ازدهایی گشته، شورش و غوغا را اضافه بر اول کرده، و بر قاطرخانه و شترخانه سرکار خاصه شریفه ریخته، ناراج، و یوم دیگر فراشخانه و کارخانجات شاهی را برهم زدند. و هر چند سلطان احمد زاری و تضرع نمود، چاره نشده، باز آن طایفه ترك از دحام و رفع هجوم و غوغای عام نکرده، بر سر سلطان احمد ریخته، و آن را گرفته، مقید و محسوس ساخته، به شهر سلانیک، که پاترده منزل از استنبول به دور است، فرستادند.

و جمعی به خدمت سلطان محمود رفته، و او را نوید سلطنت دادند. و آن، گرفتاری عمومی خود را قبول نکرده، حمل بر کذب آن طایفه نمود، که در آن وقت سرکردگان ینگیچری و اوجاق کسی فرستاده، سر آن نوجوان را از تن جدا ساخته، به حضور سلطان محمود آوردند. و هر چند در ظاهر خندان بود، اما در باطن کمر عداوت آن جمع ماده فساد را استوار بسته، و اظهار نمود. و افسر سروری را زین تارک سلطان محمود برادر [زاده] او ساختند، به اعزاز تمام پادشاه، وارد استنبول گردیدند. و اسماعیل پاشا، که وزیر زاده سابق بود، و اینهمه مقدمات شرارت به افساد آن به وقوع پیوسته بود، در هنگام مجادله فرنگی تیر قضا بر سینه آن رسیده، و آن را از خواهشمندیهای روزگار بی اعتبار فارغ [ساخت]. و در حین ورود سلطان به اصل استنبول، و در همان یومی که بر تخت سروری درآمد، پادرونه نام دلاک را برادر کرده، تیر دوز نظر ساخت. اما لوازم محبت و شفقت خود را از ینگیچری آفاسیان ساعتی فرو گذاشت نمی کرد.

چون در عرض دو سه سال سر رشته انتظام امورات ممالک روم را در کف کفایت خود گرفت، و به قدر هفتاد هزار ملازم از شاهی و دمشق و حلبی و غیره گرفته، همیشه کشیک دربار خود گردانید، و چون سر رشته نظام ممالک را مضبوط ساخت، روزی در عمارات خاص خود نشست، و امرا و ارکان دولت که سعی در قتل سلطان احمد و جهد در پادشاهی این نموده بودند، دوتنر دوتنر آنها را به حضور طلبیده و گردن می زد. در آن یوم به قدر هزار و چهارصد نفر از معتبرین طایفه ینگیچری و

۷- نسخه: برادر. این اشیاء در جهانگنا هم هست.

۸- شنیده‌های مؤلف بر از چندین خطاست: سلطان احمد سوم (متولد ۱۰۸۳) در حین خلع نوجوان نبود، بلکه شصت ساله بود، و در آن تاریخ کشته نشد، بلکه شش سال بعد در ۱۱۴۹ درگذشت. تاج را هم در همان استنبول خود بر سر محمود اول نهاد، و محمود برادر زاده‌اش بود نه برادرش.

۹- اسماعیل پاشا شناخته نشد.

اوجاق را مقتول، و یوم دیگر به قدر سی هزار نفر از جماعت مذکوره، که در شرارت و افساد دخیل خون برادر آن بودند، همگی را مقتول و اموال و اثاث البیت آنها را ضبط سرکار نمود.

مطابق مذکوره، در حق سلطان احمد جبر صریح و ستم فضح نمودند، اما خالق یگانه که منتقم حقیقی است، دست تسلط چنان بر سلطان محمود عطا فرمود که در عرض دو سه سال جمیع اشرار و مفسدین که دخیل خون بودند معذکور و اثاث عرضه شمشر تیز و خنجر خونریز شدند.

این شنیدم گفت پسر معنوی ای برادر هرچه کاری بدروی گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو چون روتقی در کار و بار خود ملاحظه نمود، همه ساله تدارک سپاه دیده، و روانه می‌نمود که به اقبال نادری شکست فاحش یافته، و سرعسکر با عسکر سر خود را گذاشته، از خیر وحشت اثر آنها سال به سال دهشت بر سلطان محمود استیلا می‌یافت. به نحوی که در مجلد اول [ذکر شد] چندین تن از پاشایان با چهل هزار و شصت هزار وارد، و شکست یافته منهزم [شدند]. تا اینکه توپال پاشا و عبدالله پاشا هر یک با دوست هزار کس آمده، و سر خود را گوی وار در زیر چوگان نادر تاجدار گذاشته، رخت به مامن بقا کشیدند.

و چون چند دفعه سلطان محمود اراده سد و منور داشت، اما چون می‌دانست که صاحبقران دوران را انطفای نایره غضب، و شدت حرارت عطش جگر گیتی ستانی، جز به تسخیر مملکت چاره پذیر نیست، و [او] خود را در شجاعت و کشورگشایی قرینه اسکندر رومی می‌دانست، و در عهد و اوان آن جمیع ممالک روم و شام و یمن و مصر الی سرحد فرنگ در قبضه اقتدار آن بود، همیشه در تدارک و جمع‌آوری سپاه اشتغال داشت.

و چون مقدمات ورود خاقان گیتی‌ستان به قارص، معروض دارای روم گردید، عبدالله پاشای کوبرولواوغلی سرعسکر به حیل و چابپلوسی صاحبقران دوران را از سر قارص حرکت داده، و بنا به موسم بهار [در بیلاق شکی] قرار یافته، سلطان روم در آن اوان موازی یکصد و پنجاه هزار نفر سواره و پیاده آماده و مهیا ساخته بود که بسرعسکر یگن [محمد] پاشای وزیر اعظم سابق، که به جهت بعضی حرکات او را معزول ساخته بود و حبس نظر بود، در آن اوان قامت قابلیت آن را به خلعت پاشایی مباحی و سرافراز ساخته و اختیار آن لشکر بی‌حد و مر را بدان داده، و با چلیک پاشای والی آیدین، و ده پانزده هزار نفر از پاشایان هر ولایت را بدان همراه و از راه ارزنة‌الروم و قارص، و عبدالله پاشای چتجه‌چی با احمدخان ولد سبھانوردی‌خان بیگلربیگی اردلان، که رو از این دولت خداداد تافته به رومیه توسل جسته بود، و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل، به مقاتله و مقابله تعیین شدند، که روی به ممالک ایران آورده، هر یک از سمتی کار را بر دارای دوران تنگ، و از هر طرف بنای جنگ را گذاشته، نادر دوران را نحوی نمایند که زنده

گرفته، به درگاه سلطان روم حاضر نمایند.

چون جماعت رومی همیشه در خوردن افیون و چرس و بنگ و قهیرا اوقات خود را معرُوف می‌نمایند، احوال خود را هر دم به خیالات بنگیانه دگرگون می‌دیدند. رلاف و گراف بسیار زده، با لشکر ستاره حشم عازم مجادله مهر منیر و نیر اعظم و نادر ملک عجم گردیدند.

ز مشرق زمین کسی ندارد نشان که خورشید گردد ز مغرب عیان
همیشه ز مشرق بلند آفتاب کند شام رومی به زیر حجاب

۲۰۵

گفتار در محاربه شهنشا جهان نادر صاحبقران بایگن محمد پاشا سر عسکر روم وزیر اعظم [سابق]

چون به تقدیرات خالق متعال، و باقبال شهنشا عدومال، یگن محمد پاشای وزیر اعظم با لشکر ستاره حشم و با چلیک پاشای والی آیدین و ده پانزده هزار نفر از [افراد] پاشایان دیگر، و جمعیت و ازدحام هر دو و مر از سمت ازن الروم و قارص منزل به منزل عازم، و سزاقان گیتیستان از شنیدن زود سپاه روم اولاً جمعی از غازیان جلالت نشان را به سرداری محمدرضاخان قرخلو و احمد علی بیگ پاشان قاجار و لطفعلیخان چرخچی پاشی روانه سر راه آن لشکر قیامت اثر [نمودند]، که به عنوان پیشتازی و مقدمه الجیش لشکر ظفر اثر بوده، و از سر رشته سپاهیگری و جلالت و نامداری آن لشکر آگاهی حاصل ساخته، و هر گاه توانند زهر چشم در کار آن ملایفه کرده معاودت نمایند.

و سرداران مذکور از نواحی مورماب (۹) به پنجوان عازم، و مابین قارص و ایروان اولاً به قراولان سپاه روم که موازی دوازده هزار نفر بودند برخوردارده، و صاگر منصور چون مأمور به زهر چشم بودند، متوکلاً علی الله حمله بدان سپاه بی‌بقا نمودند.

۲ و از طرفین کشتش و کوشش به مرتبه‌ای رسید که مردان کارزار و بادپایان تیز رفتار باز مانده، اثر قوت و ضعف و غالبیت و مغلوبیت هیچ‌یک از متضادان به ظهور نمی‌رسید، دلاوران ورطه و غا و نهنگان لجه هیجا، از تراکم حشم رومیه غضبان و خروشان، بسیوف برق سیما و اسنه ثعبان آسا و اعمده کوه فرسانست و بازو پازیده، بر مخالفان حملات متواتر بردند.

۱- اساس این فصل صفحات ۴۰۷ و ۴۰۸ جهانگناست، و مؤلف لابلای عارت‌های منقول از آن کتاب وصف‌های تکراری افزوده است.

۲- این عبارات دوسه صفحه بعد تکرار شده میان نشانه‌های ۵-۵.